

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۵	کلیات
۵	تعریف فلسفه و تقسیمات آن
۹	تاریخ فلسفه
۱۱	آغاز فلسفه
	بخش اول: فلسفه غرب
۱۵	فصل اول: فیلسوفان پیش از سقراط
۱۵	الف) فلاسفه ملطی
۱۵	تالس
۱۷	آناکسیمندروس
۱۸	آناکسیمنس
۱۹	ب) مکتب ایونی
۱۹	فیثاغورس
۲۱	هراکلیتوس
۲۳	پارمنیدس
۲۴	زنون
۲۶	امپدکلس
۲۷	آناکساگوراس
۲۸	دموکریتوس
۲۹	ج) سوفسطائیان
۳۰	پروتاگوراس

صفحه	عنوان
۳۱	گورگیاس
۳۲	پرسش
۳۲	منابع برای مطالعه بیشتر
۳۳	فصل دوم: از سقراط تا فلوپین
۳۳	الف) فلاسفه آتن
۳۳	سقراط
۳۷	افلاطون
۴۳	ارسطو
۵۰	ب) فلسفه نوافلاطونی
۵۰	فلوپین
۵۴	پرسش
۵۵	منابع برای مطالعه بیشتر
۵۶	فصل سوم: فلسفه در قرون وسطی
۶۱	آگوستین قدیس
۶۶	توماس آکوئیناس
۶۹	پرسش
۶۹	منابع برای مطالعه بیشتر
۷۱	فصل چهارم: فلسفه جدید
۷۳	الف) فلاسفه عقل‌گرا
۷۴	دکارت
۷۹	اسپینوزا
۸۳	لایبنیتس
۸۶	ب) فلاسفه تجربه‌گرا
۸۶	جان لاک: طراح نظریهٔ دموکراسی
۹۰	جرج بارکلی
۹۲	دیوید هیوم

صفحه	عنوان
۹۷	ج) فلاسفه عقلی - تجربی
۹۷	ایمانوئل کانت
۱۰۶	هگل
۱۱۱	پرسش
۱۱۱	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۱۳	فصل پنجم: فلسفه معاصر
۱۱۳	فلسفه تحصیلی (پوزیتیویسم)
۱۱۴	فلسفه تحلیلی
۱۱۴	برتراند راسل
۱۱۶	مکتب تحلیل زبانی
۱۱۶	ویتگنشتاین
۱۱۸	پوزیتیویسم منطقی
۱۱۸	موریتس شلیگ: هدایت گر حلقه وین
۱۲۰	پراگماتیسم
۱۲۰	چارلز پیرس
۱۲۲	ویلیام جیمز
۱۲۴	جان دیوئی
۱۲۵	فلسفه اگزیستانسیالیزم
۱۲۵	سورن کی یرکگور
۱۲۹	نیچه
۱۳۳	ژان پل سارتر
۱۳۵	کارل یاسپرس
۱۳۸	پدیدارشناسی و روندهای فلسفی متأثر از آن
۱۳۸	هوسرل
۱۴۰	هایدگر
۱۴۴	پرسش
۱۴۵	منابع برای مطالعه بیشتر

بخش دوم: فلسفه اسلامی

۱۴۹	فصل اول: چگونگی تکوین فلسفه اسلامی
۱۵۱	ارتباط مسلمانان با ملل دیگر
۱۵۴	نهضت ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به عالم اسلام
۱۵۶	فصل دوم: آغاز فلسفه اسلامی
۱۵۶	کندی
۱۵۹	پرسش
۱۵۹	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۶۱	فصل سوم: فلسفه مشاء
۱۶۱	فارابی
۱۶۷	ابن سینا
۱۷۶	پرسش
۱۷۷	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۷۸	فصل چهارم: مخالفان فلسفه مشاء
۱۷۸	غزالی
۱۸۳	فخر رازی
۱۸۶	پرسش
۱۸۷	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۸۸	فصل پنجم: مدافعان فلسفه مشاء
۱۸۸	الف) فلسفه در مغرب اسلامی
۱۸۹	ابن رشد
۱۹۴	ب) فلسفه در مشرق اسلامی
۱۹۴	خواجه نصیرالدین طوسی
۱۹۷	پرسش
۱۹۸	منابع برای مطالعه بیشتر

صفحه	عنوان
۱۹۹	فصل ششم: فلسفه اشراق
۱۹۹	شهاب‌الدین سهروردی
۲۰۴	پرسش
۲۰۵	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۰۶	فصل هفتم: عرفان
۲۰۸	ابن عربی
۲۱۲	پرسش
۲۱۲	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۱۴	فصل هشتم: حکمت متعالیه
۲۱۴	زمینه‌های حکمت متعالیه
۲۱۹	ملاصدرا
۲۲۷	علامه طباطبائی
۲۳۰	پرسش
۲۳۱	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۳۲	منابع

پیشگفتار

فلسفه در نظر اندیشمندان یونان معنایی بسیار کلی داشت و هر نوع فعالیت عقلانی را شامل می‌شد. در آن روزگار فلسفه همه زمینه‌های علم را دربر می‌گرفت و به مثابه پیشاهنگ تمام پیشرفتهای علمی و عقلی، شکوه و عظمتی بسیار داشت. به گفته ویل دورانت در آن روزگار تواناترین مردان برای جان‌سپاری در راه فلسفه آماده بودند؛ چنان‌که سقراط شهادت در راه فلسفه را بر گریز از برابر دشمنان آن ترجیح داد. افلاطون دو بار جان خود را به خطر انداخت تا دولتی مبتنی بر حکمت و فلسفه تشکیل دهد. مارکوس اورلیوس آن را از تاج و تخت خود بیشتر دوست داشت و برنو به خاطر وفاداری به فلسفه زنده به آتش افکنده شد.^۱ روزگاری بود که پادشاهان و غالب مردان کلیسا از فلسفه می‌هراسیدند و برای حفظ حکومت، پیروان آن را به زندان می‌افکندند. آتن، پروتاگوراس را از خود براند و اسکندریه در برابر هیپاتیا به لرزه درآمد. دیونوسیوس و پسرش حکومت سیراکوز را به افلاطون پیشنهاد کردند و کمک شاهانه اسکندر به ارسطو، این دانشمند بزرگ تاریخ را در برابر دشمنان پشتیبانی کرد.^۲ در آن روزگار فلسفه محترم بود و چیزی شریف‌تر از دوست داشتن حقیقت نبود. با پیشرفت و توسعه دانش، فلسفه تحول بسیار یافت و هرچند دایره شمول آن محدود به متافیزیک شد، اما از اهمیت آن کاسته نشد. در شرق مسلمانان با استفاده از میراث فلسفی یونان و بهره‌گیری از آموزه‌های دین اسلام، دستاورد گرانبهایی به نام فلسفه اسلامی پدید آوردند؛ با فزونی یافتن اندیشه فلسفی،

۱. *لذات فلسفه*، ص ۳.

۲. *همان‌جا*.

این علم در غرب، شاخه‌هایی تخصصی یافت و فلسفه‌های ترکیبی و کاربردی مانند فلسفه‌های اخلاق، دین، هنر، علم و معرفت پدید آمد.

با وجود آنکه در قرون معاصر، دایره شمول فلسفه نسبت به معنای قدیم تنگ‌تر شده، همچنان جایگاه رفیعی در میان معارف بشری دارد و به گفته بسیاری از اندیشمندان، «ملکه علوم» نامیده می‌شود. امروزه نیز همچون گذشته فلسفه موضوعی حاشیه‌ای و مجرد نیست، بلکه نقشی حیاتی در تثبیت پایه‌های علم و فرهنگ هر جامعه داشته، در رأس علوم قرار دارد. هر متفکری با توجه به رویکرد خاص خود تعریفی ممتاز برای فلسفه قائل است. برتراند راسل فلسفه را پیش‌درآمدی ضروری برای علم می‌داند و در مقابل، بسیاری از پوزیتیویستهای منطقی معتقدند کار اصلی فیلسوف بهره‌گیری از روشهای رایج علم برای کشف بیشتر دلایل منطقی و دستیابی به عالی‌ترین وجوه آن است. اگرستانسیالیستها فلسفه را مبین وضعیت و جایگاه انسان می‌دانند؛ وظیفه فیلسوف تحقق نافذ وجود بشر و توصیف روشهای اصیلی است که انسانها از طریق آن با یکدیگر و جهان پیرامون ارتباط برقرار می‌کنند. طرفداران فلسفه تحلیلی می‌گویند فلسفه باید به تحلیل زبان محدود شود و بسیاری از مارکسیستها فلسفه را مجموع ایدئولوژیهای منظمی می‌دانند که ضامن بقای قدرت و امتیازات طبقه حاکم‌اند. جان دیوئی یکی از بنیان‌گذاران مکتب پراگماتیسم، وظیفه اصلی فیلسوف را تحلیل و ارزیابی جامعه برای پیشبرد و توسعه آن می‌داند و می‌گوید فلسفه باید ابزاری باشد برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی.

به هر حال هر کدام از مکاتب با توجه به سیاق فکری خود تعریفی از فلسفه دارند و آن را شاهره ارتباط با مسائل و موضوعات فکری زمان خود می‌دانند. کتاب حاضر مروری اجمالی بر سیر تفکر فلسفی دو هزار و پانصد ساله بشر است؛ نمایشی مجمل از پدیدآورندگان فلسفه در طول تاریخ که اندیشه فلسفی بشری را تا زمان حاضر جان بخشیدند و برای حفظ حکمت و دانش به مبارزه با اصحاب جهل و نادانی برخاستند. بی‌شک مطالعه تاریخ فکر و اندیشه برای هر انسان خردمندی شیرین و شنیدنی است. از سوی دیگر آگاهی از بلندای شکوه و عظمت دانش بشری

و ارزیابی استدلالها و داعیه‌های فلسفی دو هزار ساله گذشته نه تنها برای شناخت فرهنگ و هویت بشر اهمیت دارد، بلکه الهام‌بخش برای یافتن پاسخ بسیاری از موضوعات امروزی بشر خواهد بود.

مورخان، یونان را، مهد و گهواره فلسفه می‌دانند. هر چند یونانیان اصول و مبانی فلسفه را از ملل متمدن باستانی مشرق زمین یعنی ایران، هندوستان، مصر، سوریه و کلدیه دریافت نمودند، اما توانستند با ذوق و سلیقه و متأثر از فضای اجتماعی خود آن را در قالب تحقیقات منطقی درآورند و نظم و سامان بخشند که نتیجه و دستاورد ارزشمند آن منشأ تفکرات و اندیشه‌های بعدی بسیاری از ملل، حتی ملل مشرق زمین شد. بدین سبب بخش اول کتاب با تاریخ فلسفه غرب شروع شده و در آن مهم‌ترین فلاسفه غرب از دوره پیش از سقراط تا عصر حاضر معرفی شده است. بخش دوم به بررسی سیر اجمالی فلسفه اسلامی اختصاص دارد؛ فلسفه‌ای که هر چند منشأ آن از یونان بود، اما در بستر فرهنگ اسلامی و جریانات فکری مسلمانان به حرکتی پویا و خلاقانه با هویتی مستقل، ضمن تکرار در مکاتب در معنای عام به فلسفه اسلامی تبدیل شد. در این بخش از کتاب، فلاسفه اسلامی با توجه به مشارب و مکاتب آنها از آغاز تکوین تا زمان حاضر، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. تلاش بر این بوده است تا درباره هر کدام از فیلسوفان شاخص با ذکر توضیح اجمالی از زندگی و آثار اصلی و تأثیرگذار و نیز شرح مختصری از ایده‌های کلیدی و اصلی آنان، تصویری کلی در ذهن خواننده نمایان سازد. با وجود اختصار و اجمال مطالب سعی شده است پیوستگی و انسجام سیر تحولات فلسفه لحاظ شود و در سایه نمایش تأثیر و تأثر فلاسفه از یکدیگر، رشته متصل اندیشه فلسفی بشر در گستره تاریخ، برای خواننده بازتابانده شود.

کلیات

تعریف فلسفه و تقسیمات آن

حقیقت چیست و تفاوت آن با واقعیت کدام است؟ آیا واقعیت را می‌توان شناخت؟ آیا همه واقعیات مادی‌اند یا واقعیت غیر مادی نیز وجود دارد؟ آیا جهان آغاز دارد؟ آیا خدا وجود دارد؟ چرا انسان به خدا فکر می‌کند؟ معنای زندگی چیست؟ خوشبختی چیست؟ انسان چگونه می‌تواند خوشبخت باشد؟ آیا انسان آزاد است؟ عدالت چیست؟ مرگ چیست؟ چرا برخی از مردم از مرگ وحشت دارند؟ معنای خوبی واقعی چیست؟ حق چیست؟ دلیل این همه رنج و مصیبت و آلام انسانها چیست؟

قرنهاست این پرسشها ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. انسان از زمانی که خود را شناخت در شگفتی این موضوعات به سر برده و دغدغه اصلی او حل این معماهای مبهوت‌کننده بوده است و فلسفه دستاورد و نتیجه اندیشه و خرد بشر برای فهم و پاسخگویی به آنهاست. این سؤالات پرشور و گیج‌کننده، مهم‌ترین سؤالاتی است که تاکنون انسان طرح کرده و همواره اعتقادات او را به چالش کشانده است. انسان به دلیل شوق و اشتیاقش به شناسایی، با اقبال به این پرسشها به تأمل و اندیشه‌ورزی ژرف در هستی می‌پردازد تا پاسخی معقول و منطقی برای آنها بیابد. از این‌رو برخی، فلسفه را شوق فهمیدن و اندیشیدن خردمندانه توصیف کرده‌اند. طبیعی است که مبدأ و شروع پرسشهای فلسفی به زمان بیداری و بروز نیازهای عقلانی و میل به جستجوگری و علم‌جویی بشر و طرح سؤال درباره هستی باز می‌گردد. بشر با بی‌قراری خواستار درک عمیق و تفسیری دقیق از جهان و جایگاه خود در آن بوده. ظهور فلسفه با زمانی که انسان زبان به پرسش از علل جهان گشود، مقارن بود. فلسفه‌ورزی انسان در تمام دوران تاریخ با انسان متفکر همراه بوده است.

محور اصلی این دانش فهم و تفسیر علل پدیده‌های جهان هستی است. به گفته ارسطو، فلسفه در جستجوی اصل و علل و بررسی بودن‌هاست تا راز حقیقت آشکار شود؛ بنابراین، فلسفه تلاشی برای فهم عقلانی در بنیادی‌ترین شکل آن است. واژه فلسفه مصدر جعلی عربی از کلمه یونانی philia به معنای دوست داشتن و sophia به معنای حکمت است. هرچند این واژه را پیش‌تر فیثاغورس به کار برده، اما معروف است نخستین بار سقراط خود را در قبال سوفسطائیان فیلسوف نامید. سوفسطائیان که خود را «سوفیست» به معنای دانشمند می‌نامیدند، برای حقیقت به خودی خود ارزش و اعتباری قائل نبودند و معتقد بودند حقیقت مطلق وجود ندارد و انسان ملاک و معیار حقیقت است. زمانی که معبد دلفی اعلام کرد «کسی داناتر از سقراط وجود ندارد»، سقراط در کمال تواضع و فروتنی و به عنوان ردی بر اندیشه سوفسطائیان گفت فقط خدا داناست و من دوستدار حقیقت هستم. اصطلاح فلسفه بعدها بر مطلق دانش و علم اطلاق شد.

افلاطون در مدرسه فلسفه که آکادمیا نام داشت، درس کشف حقیقت و شناخت هستی می‌داد و فیلسوف کسی بود که بر آرمانشهر یا به تعبیر فارابی مدینه فاضله ریاست داشت و سلامت و سعادت جامعه را تضمین می‌کرد. فلسفه همه زمینه‌های علم را زیر سلطه خود داشت به طوری که ارسطو فلسفه را در کلیه علوم حقیقی و معتبر روزگار خویش به کار برد و آن را به دو بخش فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم کرد. فلسفه نظری از منظر ارسطو شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات، و فلسفه عملی شامل اخلاق، سیاست مدن و تدبیر منزل بود (امروزه فلسفه به این معنای وسیع به کار نمی‌رود)؛ بخش الهیات فلسفه نظری به متافیزیک یا مابعدالطبیعه معروف شد. در فرهنگ اسلامی، هرچند در ابتدا فلسفه به معنای عام ارسطویی استعمال شد، اما بعداً تمرکز اصلی مسلمانان به این معنای اخیر معطوف گشت و هر جا سخن از فلسفه می‌رفت، مراد الهیات بود. در این رویکرد، شناخت حقیقت و ذات موجودات مورد نظر است. فیلسوف به جهان همچون یک کل می‌نگرد و جایگاه هر موجود را در نظام عام و کلی جهان از افق بالا و در تصویر کلی جهان

می‌سنجد. پرسشهای اصلی آن درباره علت، غایت و چیستی موجودات است. وظیفه فیلسوف ارائه طرح کلی و عام و در عین حال متقن و محکم از هستی است. موضوع فلسفه در معنای مابعدالطبیعه، وجود مطلق، یعنی وجود عاری از هرگونه قید و شرطی است. فیلسوف موجودات را بدون توجه به ویژگیهای خاص آنها، بلکه تنها از جهت هستی و بودنشان، بررسی می‌کند. در این رویکرد آنچه مورد شناسایی است، ذات و حقیقت امور است. این معنای فلسفه که مباحث آن هستی‌شناسی است، به سه بخش خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی تقسیم می‌شود.

در مغرب زمین فلسفه به هر نوع اندیشیدن خردمندانه درباره حقیقت و بنیاد موجودات نیز اطلاق شده است و فیلسوف کسی است که می‌کوشد برای هر چه می‌گوید، پشتوانه عقلی فراهم کند. بر این اساس فلسفه به جز معنای مابعدالطبیعه، شاخه‌ها و شعبه‌های گوناگون دارد، که مهم‌ترین آن عبارت است از:

معرفت‌شناسی: که در آن خاستگاه، اعتبار و نیز حدود معرفت و شناخت بشر بررسی می‌شود. در این نوع فلسفه به پرسشهایی از این قبیل توجه می‌شود: حقیقت شناخت انسان چیست؟ آیا حقیقت ثابت، ابدی و مطلق است یا متغیر و نسبی؟ منابع شناخت چیست؟ آیا برای آنچه بشر می‌تواند کسب کند حدودی وجود دارد؟

فلسفه اخلاق: در آن به چیستی خیر و شر، تکلیف، قوانین اخلاقی و خوشبختی انسان پرداخته می‌شود. سؤالات مربوط به این شاخه از فلسفه عبارت‌اند از: خیر واقعی چیست؟ آیا ارزش جنگیدن دارد؟ کامیابی و شادکامی چیست؟ انسان از چه چیزهایی لذت بیشتری می‌برد؟ آیا خیر مطلق برای بشر دست‌یافتنی است؟ چرا باید اخلاقی باشیم؟ و غیره.

فلسفه سیاسی: در آن از بهترین شکل حکومت، رئیس حکومت، اصول و مبانی حکومت و شرایط زمامدار بحث می‌شود. برخی از پرسشهای مربوط به آن عبارت‌اند از: چرا انسان به حکومت نیاز دارد؟ بهترین نوع حکومت کدام است؟ شرایط رئیس حکومت چیست؟ کارایی حکومت در چیست؟ اصول و مبانی حکومت چیست؟

فلسفه تاریخ: در آن از چیستی تاریخ، غایت و هدف آن، معناداری یا بی‌معنایی آن و قانونمداری یا عدم آن بحث می‌شود. برخی از پرسشهای مربوط به آن عبارت‌اند از: آیا تاریخ بشر دارای غایت و هدفی است؟ اهمیت تاریخ در چیست؟ آیا تاریخ قانونمند است؟ آیا حرکت تاریخ جبری است؟

همان‌طور که گفته شد هر موضوعی را می‌توان با نگرش عمیق و ژرف فلسفی مورد نقد و بررسی قرار داد. از این رو امروزه رویکرد فلسفی در موضوعات متنوع و جنبه‌های مختلف زندگی بشر، شاخه‌های متعددی را برای فلسفه رقم زده که نتیجه آن پدید آمدن فلسفه‌های بی‌شماری است، مانند: فلسفه شاخه‌های مختلف علوم (فیزیک، ریاضیات، زیست‌شناسی، شیمی و ...)، فلسفه دین، فلسفه هنر، فلسفه تربیت، فلسفه حقوق بشر، فلسفه دموکراسی، فلسفه فمینیسم، و فلسفه طرفداری از محیط زیست.

بنابراین فلسفه در تألیف اندیشه‌های عمیق و کارساز که در فهم بهتر جهان و حل مسائل و معتقدات فکری، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی و حتی عملکرد شهروندان منجر شود، نقش اساسی دارد. فلسفه موضوعی حاشیه‌ای و مجرد نیست که در حوزه‌های خاص انتزاعی به کار آید، بلکه نقشی حیاتی در تثبیت پایه‌های علم و فرهنگ هر جامعه ایفا کرده، در رأس علوم قرار دارد.

هر چند امروزه فلسفه به ظاهر تفوق و سیطره خود را در علوم از دست داده و حضور توفانی گذشته، جای خود را به نسیمی ملایم و کم‌تأثیر امروزمین داده است و به قول ویل دورانت به دلیل آنکه فلسفه «ثمرات پیروزی خود را به فرزندان خود یعنی علوم واگذار کرده است»^۱، اما همچون گذشته راه خود را به سوی کشف مجهولات ادامه می‌دهد و در این کار اشتباهات ملوکوتی سیری‌ناپذیر دارد.^۲ به همین دلیل، دانش فلسفه بی‌پایان و دامن‌هاش در حال رشد و گسترش است. این گسترش بر دو امر مبتنی است: یکی تحرک و پویایی درونی خود فلسفه و دیگری اشراف بر مسائل جدید و عَرَضی که از خارج بر فلسفه پدید می‌آید. ورود مباحث جدید در علوم

۱. لذات فلسفه، ص ۳.

۲. همان‌جا.

و فنون و دگرگونیهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و رشد رعدآسای اطلاعات بشر و گسترش روزافزون آن، لاجرم تولد گرایشهای جدید در فلسفه را منجر خواهد شد.

تاریخ فلسفه

در تاریخ فلسفه بررسی سنتها و مکاتب گوناگون فلسفی که در طول تاریخ از ناحیه فکر بشری پدید آمده مورد توجه است. هدف مشترک این سنن تبیین حقایق هستی و شناخت و تفسیر کامل جهان بوده که همگی از تراوشات عقل بشری مایه گرفته و هر کدام به نوبه خود در تکمیل معرفت بشر سهیم بوده‌اند. در تاریخ فلسفه علاوه بر مطالعه اندیشه‌ها و مسائل فلسفی در بستر رویدادها و جریانات تاریخی، میزان پیوند و ارتباط و تأثیرگذاری آنها نیز مورد توجه است؛ زیرا اندیشه‌های فلسفی با یکدیگر پیوندی محکم و وثیق دارند. تأثیر هر یک بر دیگری چنان است که هر مکتب سنگ بنای تازه‌ای برای مکتب بعدی ایجاد کرده و آن هم افق جدیدی را برای فلاسفه و نظامهای فلسفی بعدی گشوده است. کمتر فیلسوفی را می‌توان یافت که متأثر از فیلسوفان پیش از خود نباشد. به‌طوری که می‌توان گفت: تاریخ فلسفه یعنی نمایش سیر تطور افکار فلسفی بشر. در بسیاری از فرهنگها و سنتها، تاریخ فلسفه به هزاران سال قبل بازمی‌گردد. فلسفه‌های ایرانی و هندی قدمتی سه هزار ساله دارند و بیش از ۲۵۰۰ سال از عمر فلسفه غرب می‌گذرد.

سنت تاریخ‌نویسی در زمینه فلسفه به یونان باستان می‌رسد. ارسطو اولین کسی بود که به تاریخ فلسفه به صورت نقل و گزارش آراء گذشتگان در کتاب *مابعدالطبیعه* خود پرداخت، اما کتاب مستقلی در این زمینه تألیف نکرد. پس از ارسطو شاگردش *تئوفراستوس*^۱ کتاب *آراء طبیعیون* را نوشت. این کتاب که همواره مورد ارجاع مورخان علم فلسفه قرار گرفته، نخستین کتاب مستقلی است که در تاریخ فلسفه نوشته شده است. *دیوگنس لائرتیوس*^۲ در قرن سوم میلادی کتاب *زندگی و آراء فلاسفه بزرگ* را تألیف کرد. در این کتاب مکاتب و نحله‌های

1. Theophrastus

2. Diogenes Laertius

فلسفی بدون ترتیب زمانی و تاریخی معرفی شده‌اند. کسانی چون پیرگسندئی، توماس ستلی و یاکوب بروکر از قرن هفدهم به بعد تاریخ فلسفه‌هایی نوشتند، اما طبق گفته امیل بریه آغاز حقیقی تاریخ فلسفه‌نگاری را باید نیمه نخست قرن نوزدهم دانست که ادوارد شیلر، نویسنده برجسته آلمانی کتاب *فلسفه یونانیان* را به رشته تحریر درآورد. برخی از کتابهای معاصر مهم مربوط به این حوزه عبارت‌اند از روح فلسفه نظری اثر دیتریش تایدمن^۱، *تاریخ فلسفه غرب* اثر برتراند راسل، *تاریخ فلسفه* از اوبروگ، *تاریخ فلسفه فردریک کاپلستون*، *تاریخ مصور فلسفه غرب* از مجموعه تاریخ آکسفورد و *تاریخ فلسفه راتلج*.

در جهان اسلام از مهم‌ترین آثار مربوط به تاریخ فلسفه می‌توان از *صوان الحکمة* اثر ابوسلیمان منطقی سجستانی و *تاریخ الحکما* اثر قفطی یاد کرد. در *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ابن ابی اصیبعه به زندگی و آراء حکما پرداخت و شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* خود علاوه بر توضیح فرقه‌ها و نحله‌های کلامی به آراء فلاسفه نیز پرداخته و ابن ندیم هم در *الفهرست* بخشی را به معرفی فلاسفه اختصاص داده است. از دیگر آثار مربوط در این زمینه می‌توان به کتابهای *نزهة الارواح* و *روضة الافراح* اثر شمس‌الدین محمد شهرزوری و *محبوب القلوب اشکوری* از شاگردان میرداماد اشاره کرد. برخی دیگر از آثار عبارت‌اند از: *تاریخ الاطباء* و *الحکماء* و نیز *آداب الفلاسفة و نوادرهم* هر دو از اسحاق بن حنین، *الآراء و الدیانات* اثر ابو محمد نوبختی، *البدء و التاریخ* تألیف مطهر بن طاهر مقدسی، *تاریخ فلاسفه* عرب اثر ابوقاسم مجریطی، *طبقات الاطباء و الحکماء* از ابن جلیجل، *تمتة صوان الحکمة* اثر ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی و *مناقب الاطباء* تألیف ابوسعید عبیداله بختیشوع.

برخی از کتابهای معاصر در این زمینه عبارت‌اند از:

تاریخ فلسفه در اسلام: میان محمد شریف؛

تاریخ حکماء و عرفای متأخر: منوچهر صدوقی سها؛

تاریخ فلسفه اسلامی: هانری کربن؛

تاریخ فلسفه در جهان اسلامی: حنا الفاخوری و خلیل الجبر؛
سیر فلسفه در جهان اسلام: ماجد فخری؛ و
تاریخ فلسفه اسلامی: سید حسین نصر، الیور لیمن.

آغاز فلسفه

مورخان درباره اینکه آغاز تمدن و دانش و حکمت در کدام نقطه کره زمین بوده است تردید دارند. حتی کسانی که با قاطعیت مَطَّلَع فلسفه را سرزمین یونان می‌دانند از بیان این امر ابراز شگفتی می‌کنند. برتراند راسل در آغاز کتاب خود می‌نویسد «در سرتاسر تاریخ، هیچ چیز شگفت‌انگیزتر از ظهور ناگهانی تمدن در یونان نیست». بسیاری از حکمای اسلامی آغاز حکمت را به بعثت پیامبران معطوف می‌کنند. سهروردی می‌گوید «گمان مبرید حکمت پیش از پیشینیان نبوده، بلکه جهان هرگز از حکمت و حکیم خالی نبوده و نخواهد بود.^۱ حکمت اشراقی یگانه حکمت یگانه و جاودانه است که از سپیده‌دم تاریخ فرهنگ انسانی بر کسانی چون هرمس، زرتشت، فیثاغورس و افلاطون و پس از آن بر دیگران آشکار شده است. حکمت اشراقی حقیقتی جهانی است که زادگاه آن شرق است یعنی از سرزمینهایی چون ایران و مصر به یونان رسید و آنگاه به جهان اسلام راه یافت.^۲ همچنین ملاصدرا در این باره می‌گوید «بدان که حکمت از آدم صلی‌الله‌(ع) و ذریه وی، شیث و هرمس که همان ادریس است، آغاز گشت».^۳ علاوه بر این، شواهد تاریخی نیز حاکی از وقوع تمدنهای بزرگ سرزمینهای ایران، مصر، سوریه، کلد و هندوستان در گذشته است و ملل این سرزمینها در تولید دانش و اندیشه گامهای بلندی برداشته و دستاوردهای علمی بسیار مهمی را به بشریت عرضه کرده‌اند؛ اگرچه نمی‌توان پیدایش فکر فلسفی در یونان و تحکیم مبانی و اصول حکمت فلسفه در آن سرزمین را نادیده انگاشت. از این رو لازم است برای شروع تاریخ فلسفه به بررسی فکر فلسفی در یونان پردازیم.

۱. مجموعه مصنفات، حکمة الاشراق، ص ۱۱.

۲. همان، و نگاه کنید به: درآمدی به فلسفه، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۳. رساله فی الحدوث، ص ۱۵۳.